



# مشین

نشریه مرکزی سازمان انقلابی رزمندگان افغانستان

در این شماره :

مشاور به خاطر مسی آورد ... (ص ۳)

... با شخصیت به خون و درد ... به سوی

شخصیت خوشحال (ص ۳)

خوشه انگور و بیتها ی مشنوی (ص ۴)

زمستان آن سوی سیحون (ص ۵)

دلو - حوت ۱۳۶۸ ش، جمادی الاخره - رجب المرجب ۱۴۱۰ ق، جنوری - فبروری ۱۹۹۰ م، شماره ۱۴ - سال دوم

## افراطیگری محکوم است

به تاریخ ۱۶ و ۱۷ حوت ۱۳۶۸ در کابل علیه دولت کودتای نظامی به رهبری شهناز تینی سابق وزیر دفاع به راه انداخته شد. در مدت ۲۴ ساعت کودتا توسط نیروهای دولتی سرکوب گردید. تینی با عده یی دیگر - دکتر جنرال عبدالقادر اکا قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی، نیاز محمد مومند عضو بیرونی سیاسی و منشی کمیته مرکزی ج.د.خ.۱۰ جنرال رسول قوماندان میدان هوایی سبز وار (شینه نس)

جنرال حمزه و ... با خانواده هایشان توسط دو طیاره ترانسپورتنی آن ۱۲ و آن ۲۲ و یک هیلیکوپتر به پاکستان فرار کردند. در عمارت کمیته مرکزی تعدادی از سازماندهندگان کودتا، به قول اخبار رسمی صالح محمد زبیری، غلام دستگیر پنجشیری، دکتر جنرال نظر محمد و دیگران دستگیر شدند. این کودتا مشترکا با تلبیدن رهبر حزب اسلامی سازمان داده شده بود. گلبیدن مدتها قبل اعلام کرده بود که دولت

موجود را از طریق کودتای نظامی طرفدارانش در اردوی افغانستان سرنگون میکند. ارتباط میان تینی و گلبیدن احتمالا مدت ها پیش برقرار شده بود. دلایل وجود دارد که معاقل نظامی پاکستان در این کودتا دست داشته اند. این محافل از بنیادگرایی گلبیدن به شدت حمایت میکنند، ایجاد دولت دست نشانده پاکستان در افغانستان امکان میداد که خط دیورند به رسمیت شناخته شود و پاکستان از مرزهای شمالی اش مطمئن گردد این امر در مساله کشمیر و پنجاب

تأثیر سیاسی و نظامی جدی وارد می نمود. سقوط دولت موجود سیاست خشن و انعطاف ناپذیر پاکستان را در سطح ملی و بین المللی توجیه میکرد. افزون بر آن تینی و یارانش چنان مطمئن به پاکستان گریختند انگار به منزل کاکا مهمانی میروند. مگر میشود تصور کرد که یک «انقلابی چپ گرای دو آتش» بدون تباخ این طور مطمئن با ساز و برگ جنگی به یک کشور دیگر، آنها هم کشوری محاصم برود؟

دو حالت این کودتا با ید بررسی شود. در صورتی که پیروز میشد حوادث افغانستان چگونه انکشاف می یافت؟ و دیگر شکست کودتا چه پیامدهایی دارد؟ پیروزی کودتا که

در حقیقت پیروزی وحدت افراطیگری راست و چپ در زمینه شوونیسم می بود، به استقرار دکتاتوری و ادامه خط کشتار جمعی حقیق الله امین میانجامید. جنگ و خونریزی در افغانستان به شدت پیسابقه یی اوج میگرفت و حتی تجزیه افغانستان به جنوب و شمال دور از احتمال نبود.

و اما شکست کودتا را نه باید به مفهوم تنها پیروزی دولت تعبیر کرد. شکست کودتا به معنی شکست اندیشه ضد افراطیگری، ضد شوونیستی و ضد جنگ است. مردم نه تنها از جنگ خسته شده اند بلکه آنها به شیوه های سیاسی حل مساله افغانستان علاقه مند گردیده اند این مساله که به نوعی آگاهی اجتماعی مبدل گردیده است در قوای مسلح نیز تأثیر خود را میگذارد. از سوی دیگر نوعی آگاهی در قوای مسلح شکل گرفته است به این معنی که آنها نیز از شیوه های کودتایی و افراطیگری فاصله میگیرند. جانبازی و شجاعت نیروهای ضد کودتا شایسته ستایش است.

شکست کودتا به معنی فرجام حادثه نیست. اوضاع نویسی ایجاد میشود. تبتانی افراطیگری چپ و راست که تا کنون پنهان بود، اکنون علنی شده است. گلبیدن احتمالا در میان سایر گروه ها تقویت میشود و مورد حمایت بیشتر طرفداران برتری جویی، هژمونی طلبی و افراطیگری در سطح ملی و بین المللی قرار خواهد گرفت. از سوی دیگر مرزهای محدود همکاری نیروهای سیاسی - نظامی واقعا ملی، واقعا جانبدار صلح گسترش خواهد یافت. زمینه های دیالوگ و شیوه های سیاسی بیشتر میشود و چون وسایل و شیوه های حل سیاسی با روند کلی رشد دموکراسی در مناسبات بین المللی هم

هنگی دارد، تقویت مزید آن قابل پیشبینی بوده می تواند. و اما شکست کودتا بر حزب چه تأثیر خواهد داشت؟ حزب دموکراتیک خلق افغانستان متجانس نیست. در درون آن نیروهای متفاوتی وجود دارند. واکنشها نسبت به این حادثه

(ص ۶)

## حمله ناکام

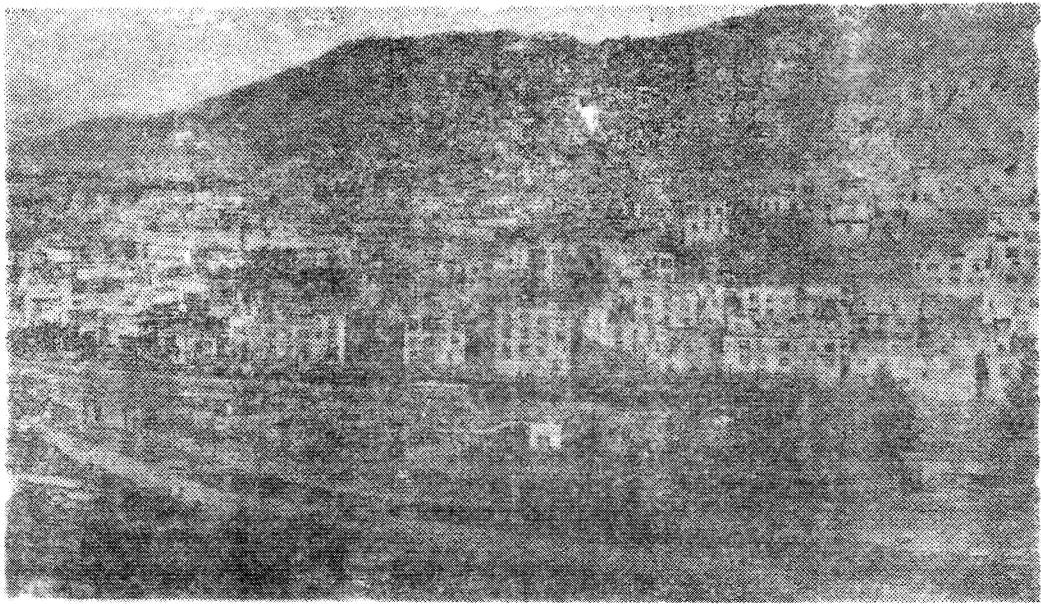
مخالفین به دنبال شکست اول قوس خود مدتی بود که در صدد تدارک حمله نیرومندی دیگر شده بودند، تا برای مردم منطقه بفهمانند که هنوز توانایی ارتکاب جنایت رادارند. آنها غافل از اینکه مردم تخار به خصوص خواجه غار بسان سایر هموطنان آگاه و رنج دیده شان آنها را خوب آزموده و بر پایه تجربه طولانی انتخاب به جای خود را کرده و دیگر فریب دام تزویر آن سیه کاران سنگدل را نمی خوردند، به امید آنکه لقمه چرب از دست رفته را بار دیگر به دست بیاورند و هم نمایشی از قماش بازی کلادیاتورهای قدیم برای تماشا به اصطلاح برادران مسلمان فرانسوی، امر یکایی و عربی خویش اجرا نموده و سیرها پول به دست آورده باشند، از گوشه و کنار مناطق مختلف ولایات همجوار نیرو جمع نموده، بالاخره صبح ۱۹

تانکست های جبهه شمال شرق هدایت داده شد تا به مقابله پرداخته دشمن را به عقب برانند. تانکست های ما دلاورانه در میان آتش سهمگین سلاح دشمن به پیش تاخته دشمن را از مواضعی که به دست آورده و جابجا شده بود به عقب برانند. از طرف جنوب شهر که در یکی از تپه های سوق الجیشی آن استحکامات جبهه شمال شرق قرار داشت، دشمن نتوانست مقاومت سر سخت دلاوران ما بشکند و به زودی قوت های پیاده جبهه شمال شرق به همکاری سایر نیروهای امنیتی به تعرض پرداخته از همه سو دشمن را به عقب نشینی مجبور ساختند. دشمن نتوانست بیش از چند ساعت محدود به جنگ ادامه دهد و بعد از دادن تلفات فراوان فرار را بر قرار ترجیح داده، صحنه نبرد را ترک و شکست نکتت بار را پذیرفت. به این ترتیب به اثر قهرمانی، همکاری و همسویی دسته جمعی بی نظیر رزمندگان گان س.ا.ز.ا. (ص ۷)

## پلان ۲۵ ساله شهر کابل ۲۶ ساله شد

استقامتهای زنده گی شهر را تعیین میکند. و آن شهر یکه به اقتضای زمان باید رشد کند و عناصر حیاتی و در خور ضرورت های عصر و زمان را در خود داشته باشد باید پیوسته مورد توجه قرار گیرد. بیست و پنج سال پیش به کمک بلاعوض اتحاد شوروی اسناد و نقشه های پلان بیست و پنج ساله شهر کابل ترتیب شد و رسما جهت تطبیق به حکومت افغانستان تسلیم گردید. اتحاد شوروی برای اینکه به اهالی شهر کابل در تطبیق این

در شرایطی که جنگ هر روز ضربه های مدحشی را بر پیکر اقتصاد ملی و هستی کشور ما وارد می آورد، کمبود مواد خوراکی و سوخت و افزایش سرسام آور قیمتها همه را مصروف داشته است، شاید یاد آوری از اینکه پلان بیست و پنج ساله شهر کابل ۲۶ ساله شد یا ه ساله، مطلبی باشد که در دستور روز نیست. ولی اگر در نظر بگیریم که حال ادامه گذشته و آینده ادامه حال است و ماستر پلان یک شهر آنها پایتخت کشور گرایشهای عمده انکشاف شهر و روابط



(ص ۸)

# شهید استاد محمد بخش فلک یکی از بنیادگذاران سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان

استاد محمد بخش فلک فرزند عبد الحليم در چار باغ خوست و فرنگ ولایت بگلان در سال ۱۳۱۵ ه.ش در يك خانه واده تهيدست و فقيری زاده شد. در سال ۱۳۴۵ ش بعد از كسب ليسانس از دانشكده ادبيات دانشگاه كابل به صفت آموزگار تاريخ و علوم اجتماعي در دبستانهای مختلف كشور در مركز و ولايات ايفای وظيفه نمود.

اينك در نخستين سالگرد شهادت وی، یاد این استاد شهيد را گرامی مبداريم.

شام هفت ميزان ۱۳۶۷ ش حادثه جانگدازی به وقوع پيوست. در آمدآمد شامگاهان که مدتی بعد شهر در ظلمت شب فرو - ميرفت. ساکنان ده افغانان راهی بودند. مرد و زن و پير و جوان در ايستگاه و اطراف تو قف - گاهها به انتظار سرو يسهای شهري ايستاده بودند.

استاد محمد بخش فلک نیز همچون صد ها عابر ديگر، چون معلم، مامور و کاسب بازار که راهی خير خانه بودند، رو به ايستگاه ميرفت، ايستگاهی که هر گز مشکل انتقال مردم در آن مرفوع نشد. بی خبر از فرجام زنده گی، بی خبر از سيلخونی که باید بر زمین جاری میشد بی خبر از کينه و خشمی که عده بی چشم بسته و بی پر وا در آن گذر گاه مزدحم فرو خواهد ريخت.

استاد محمد بخش فلک معلم بود، همانند صد ها معلم و مامور ديگر در آن نزديکی های شام، فقر و ظلمت را، احتياج و تنگدستی را با گوشت بدن

خود لمس میکرد. صف های طويل منتظرين را ميديد و خود را که در آن میان همچون ديگران غم و اندوه فراوان بردل دارد. از همان غمهای جانگداز که هر معلم و هر آموزگار دارد. اندوهی که بنا بر تسلط و ادامه مناسبات ظالمانه فرهنگی در متن جامعه ما همچنان جاربيست. محمد بخش فلک تحقير و اها - نت بی پايان نسبت به معلم را وعدم توجه به زنده گی اين اساسی ترين قشر رسالت بر - دوش ميهن را که طی تسلط هر رژيمي و هر سيستمی به گونه روا داشته شده است، به جان حس میکرد. چه مصیبتی درد ناک تر از اين که خواسته اند فر هنگيان و آموزگاران تابع سياست حاکميت باشند و پيرو منافع سيستم.

استاد محمد بخش فلک با آغاز حاکميت به اصطلاح انقلابی همچون هزاران معلم آگاه و آزاده ديگر به جرم اعتقاد و آزاده گی محکوم به جزا شد و سپس از آنهمه شکنجه و عذاب روانی و تبديل شدن به زندان افکنده شد. و تا ورود قوای شوروی به کشور و سقوط رژیم فاشيستی در کنار ساير هموطنان بيگناه درد کشيد، اهانته شد و در بند ماند. سپس از آزادی هم آنگونه که شا - يسته شان يك معلم است قدری نياقت و توجهی نديد. وضع به ظاهر فرق کرده بود، اما

مناسبات فرهنگی همچنان ظالمانه و بی اصول ماند. برای معلمی که با سياست مسلط و حاکم سر ساز گاری نداشت، امیدی برای آینده تصور نمیشد و استاد محمد بخش فلک این

استاد محمد بخش فلک شاید در آن نزد يکهای شام که ۵۴ بهار عمر خود را به آخرين شب غم رسانيده بود، به گذشته های درد و اندوه که همچون تصوير سيال از دهليز ذهن او



میکزشتند و در سایه روشنهای و هم انگيز و شتابنده بی در پيش چشم او نمايان ميشدند نه خواسته می انديشيد. او چه ميدانست که دمی بعد جويباری از خون بی گناه ترين و بی پناه ترين ساکنان شهر کابل روی سنگفرشها جاری ميشود و خود نیز جزء قربانيان

درد را در خود احساس میکرد. زندان، شکنجه، فقر و آوارگی و اين بود پيش روی هر معلمی از اين دست. اين نسل مثل ساير اقشار جامعه از هر دو سويعی حاکميت دولتی و مخالفين دولت به گونه کمتر يا بیشتر به مخاطره جان و عذاب تن و روان مواجه بودند.

حادثه خواهد شد. صدای وحشناک غرش و انفجار مهيب در آسمان غمزده ده افغانان پيچيد. بدنها تکه تکه شدند، دست و پا و سرو سينه دهها مرد و زن و کودک و جوان هر طرف افتاد، خون آدمها فواره زد و هر سو جويباری شد، جويباری از خون آدم. فریاد ده افغانان بود و هج و ناله وحشت و غم عظيم در و ديوار را در خود گرفت. هر کس به دنبال توتنه های تن عزيزی ميشکست، مادری به جستجوی دست و پای فرزند، پسری به دنبال سر - بریده و چادر خونين مادر. همه جا قربانی بی در خون می طپيد. یکی از اين قربانيان استاد محمد بخش فلک بود که در آنجا در گوشه افتاده و آخرين نفسها را روبه خدا رها میکرد. آموز - کاری که يکدست به زندانش افکنده و اهانتش کرد، دست ديگر جان شيرين را از او گرفت. سرانجام در میان کشته گان جهل و ظلمت به خاک افکنده شدند. انالله و انا اليه راجعون! و بدينگونه یکی از بنياده گذاران صادق و عضو کنفرانس موسيس سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و یکی از نجيب ترين و پر بار ترين نخب های تعليم و تربيه کشور که فرزندان و شاگردان زیادی را پرورده بود، در شام هفت ميزان ۱۳۶۷ ش بارتن از عالم غم به برد و ما را در سوگ نبود خويش به ماتم نشاند. روايت شاد، ای آموزگار نجيب! خاطره ها وقف ماند گاری تو باد! نوشته عادل فرامرزی

## افراطیگری محکوم است

نیز متفاوت خواهد بود. به طور کلی در حزب سياست مصالحه و تفاهم قوت ميگيرد و آگاهی بر این که بدون ائتلاف و همکاری وسيع تمام نيروهای ملی ختم فاجعه افغانستان ندمکن است، قوام مييابد. و این آگاهی تمام نيرو های سياسی طرفدار صلح و واقعين را فرا ميگيرد. و اصولاً بدون سياست بيگير و واقعيانه حل مسايل افغان - نستان دشوار و طولانی خواهد بود.

خارجی در امور افغانستان بود. سازماندهنده گان پاکستانی قضيه بايد از شکست سياست نظامی شوروی در افغانستان درس عبرت ميگرفتند. از سوی ديگر مناسبات با ايران بهبود خواهد يافت زیرا پيروزی بنياد گرایي گلبدین - تنی آن کشور را نیز در فشار ميگذاشت. شوروی از سياست مصالحه با قاطعيت بیشتری دفاع خواهد کرد و ملل متحد موعظيگری فعالتری در پيش خواهد گرفت. به هر صورت جزئیات زیادی هنوز نا معلوم است و هر نکته تازه ميتواند ابعاد نوینی را به ارباب قضيه روشن سازد. پر - سشهای فراوان در زمينه وجود دارد.

فعاليتهاي سياسی - نظامی خود را تقويت خواهد کرد تا زمينه های ائتلاف گسترده - تری را به وجود آورد. برای سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان شکست کودتای تنی - گلبدین نوعی پیروزی سياسی به شمار ميرود. زیرا سازمان مدتها پيش گفته بود که افراطی را ست و چپ در افغانستان جای نكس دارد و در نهایت از يك گريبان سر بيرون می کنند. مسأله عمده آنست که تبايد قضيه را نهایی پنداشت. هر حله نوینی در مبارزه با برتری جزوی و افراطیگری آغاز مييابد و در این زمينه تناسب ارايش نيروها تخيير خواهد کرد و در صورتی که س.ا.ز.ا. بتواند جامه عظالت را به دور اندازد و بر تحرک و فعاليت خويش بيفزاید و بدون پندارهای احساساتی با واقعيني و متانت به سياست گسترده و بزرگ پيردازد، مقام تاريخی - سياسی نوینی را به دست خواهد آورد.

حملاً ناکام (از ص ۱) و همه نيرو های رزمی قوای مسلح ج.ا. پيروزی به دست آمد و يکبار ديگر نيات پليسد دشمنان سعادت و آرامی مردم به خاک نشست. به جاست در این جاز قهرمانان و دلوران چون محمد طاهر افسر کندک ۲۶۲ شير اتله که تا آخر حيات خويش جنگيد و شهيد گرديد، اما سنگر خود را ترک نگفت، خير محمد، محراب و ملک تانکست ها و نشانزنهايشان ولسی، محب الله و نور - محمد که پيش از همه قلب نيرو های دشمن را شکافته و آن ها را در جناح غربی و جنوب غربی شهر از مواضعی که به دست آورده بودند راندند. شاکر، بهرام الدین و گل محمد افسران غند ۲۱. شهروان که با قبول فداکاری در پيشاپيش افراد تحت قومانده خود با تعرض بالای مواضع دشمن در غرب و جنوب شهر پرداخته تلفات سنگینی بر دشمن تحميل و محلات متذکره را از وجود دشمن پاک نمودند. پنجه و ايش محمد با جمعی از همزمان خود از غند ۲۰۷ آبياری که بالای مواضع دشمن در سمت جنوب غرب شهر تعرض نمودند، نيك محمد قوماندان غند ۲۰۹ سرای سنگ شير بيك، امام الدین، خوش محمد، موسی باي افسران آن غند که يکجا با دسته بی از رزم آوران پلنگ وار در جناح شمال غرب شهر به تعرض پرداخته مواضع مهم استراتژيک را از دست دشمن در آورده و خود جا به جا کشتند، نام بيريوم. فداکاری و کاردانی قوماندانان و هيئت های رهبری و جمله پر سو نل غند های ۲۰۷ آبياری، غند ۲۱. شهر وان، غند ۲۰۹ سرای سنگ و کندک ۲۶۲ شير اتله که در اين جنگ سهم گرفتند، قابل تقدير است. در این جنگ از طرف دشمن ۴۸ نفر کشته و ۲۰ نفر زخمی که در میان کشته شده گان. احمدی قوماندان توپچی مسعود، ضابط اکبر قوماندان یکی از کندک های آن، خال باب و از سردسته های آنها وجود داشتند. داکتر مشاهد یکی از سر دسته های مسعود نیز زخمی گرديده است. بر - علاوه يك مقدار سلاح و مهمات دشمن نیز به دست رزم آوران س.ا.ز.ا. افتيد. از طرف نيرو های رزمی جبهه شمال شرق يك نفر شهيد و پنج نفر زخمی، از ساير نيرو های امنیتی قوای مسلح ج.ا. نه نفر شهيد و ده نفر زخمی گشتند. گزار شکر ميهن از نثار

# مشاور به خاطر می آورد...

چرا قوای ما به افغانستان اعزام گردید؟ مسوولیت دهه خونین را چی کسی به عهده دارد؟  
خبر نگار ما بی نف در باره این مسایل با کاتیناس که از سال ۱۹۷۸ تا سال ۱۹۸۰ در افغانستان مشاور نظامی بود و اکنون دگروال احتیاط است، مصاحبه کرده است.

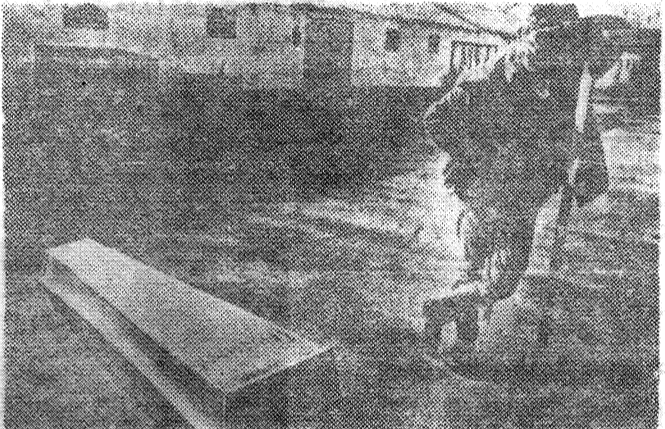
به نظر من نظر ساگو لوف پژوهشگر مسایل افغانستان مبنی بر اینکه در اپریل ۱۹۷۸ م در افغانستان کودتای نظامی صورت گرفته، درست است. (نشریه «ارگومنتی» فکتی» شماره ۳۹ سال ۱۹۸۹ دیده شود). نظامیان تحت فرمانده عبد القادر رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان قدرت را به نور محمد تره کی و حزب وی تسلیم نمودند. آیا میتوانست این کودتا به انقلاب بانجامد؟ دشوار است بدین پرسش پاسخ مثبت داد. چون در آن زمان وضع انقلابی در کشور وجود نداشت، ولی این مساله پژوهش های ژرفی که احتمالاً حکم بی اساس موجود را مبنی بر اینکه گویا در اپریل ۱۹۷۸ م انقلابی به وقوع پیوست، رد خواهد کرد، ایجاب میکند. در عین حال نمی توانم با ساگو لوف در این مساله موافقت نمایم که گویا قبل از اعزام قوا به افغانستان ماز اوضاع و احوال کشور به اندازه کافی آگاهی نداشتیم و گویا در نتیجه این فقدان آگاهی تصمیم غلط اتخاذ شد.

تورن جنرال گور یلسوف سر مشاور نظامی و بریدجنرال زاپلاتین مشاور رئیس عمومی امور سیاسی در اردو به نکویی هم در باره اوضاع نظامی سیاسی و هم وضعیت اپراتیفی آگاهی داشتند و به اعزام قوا به افغانستان مخالفت کردند. برای نخستین بار هنگام قیام فرقه هرات در فبروری ۱۹۷۹ این مساله (اعزام قوا به افغانستان) بار دوم هنگام نا آرامیها که در فرقه جلال آباد در ماه اپریل ۱۹۷۹ اتفاق افتاد این سوال پیش آمد. هر دو بار اکثریت مشاوران نظامی علیه اعزام قوا به افغانستان ابراز نظر نمودند ولی گویا فیصله صورت گرفته بود. با تمام مسوولیت اعلام میدارم:

**اعزام قوا به افغانستان آتش جنگ داخلی را در این کشور دامن زد.**  
بدین سبب این جمله «ما نمیدانستیم...» - یک نوع تبریه بیرو کراتیک و سرکاری است برای آنانی که گویا اوضاع و احوال افغانستان را در سفرهای کوتاه «بررسی کرده است». نمونه چنین بررسی ها را میتوان در موضع گیری های پونو مار یوف سابق منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و قوماندان نیروهای پیاده ستر-جنرال پالوفسکی و شمار دیگر ملاحظه نمود. آنانی که «نمی خواستند

بدانند» علاقه ای نه داشتند که واقعیتها تجربه جنگ های افغان - انگلیس را و سیاست لنینی رانست به افغانستان ارزیابی کنند، سوگمنده در آن زمان نخواستند مطالب زیاد را بدانند و بفهمند. این «آدمکهای نومینکلاتوری» (نومینکلاتور فهرست مقاما - تیکه گزینش آنان از صلا - حیت ارگانهای عالی حزبی است) با فارمول آمده بی «مسکو نظر میدهند...» به

ساخت. او به آسمان اشاره کرد. در آسمان هیلیکوپترهای شوروی میچرخیدند، و گفت: «این آدمکهای (موزیک) تنبان گشاد در برابر چنین نیروی چی کار می توانند؟» آنها نه خواستند صدای ما را، صدای افسرانی که به خاطر جمع آوری اطلاعات سیاسی و نظامی زنده کی خود را به خطر انداخته بودیم، بشنوند. پس آنتر به قابلیت «آدمکهای تنبان گشاد» من باور پیدا



«هن به مادرت چی بگویم؟»  
افغانستان آمدند. این مقامات عالی حزبی و نظامی بودند که تصمیم میگرفتند و آنها باید که بار مسوولیت را بر داری.

**آیا شما شخصاً به رهبران عالی مسکو اوضاع افغانستان را گزارش داده بودید؟**  
- آری، دقیق تر چنین تلاشهای انجام دادم. به طور مثال هنگامیکه ۲۸ دسامبر ۱۹۷۹ مارشال سوکو لوف به ولایت بغلان آمد. به او گزارش دادم مارشال به همراهی دگر جنرال ما که میتوف که تازه به حیث سر مشاور نظامی مقرر شده بود، به بغلان آمد و تقاضا نمود در باره اوضاع گزارش دهم. من پارها با والیان ولایت بغلان، تخار، کندز، سمنگان دیدار کرده بودم. از مشاوران شوروی در قطعات نظامی افغانستان و همچنین از ارگانهای خاندودی و خاد اطلاعاتی بدست میاوردم شب ۲۵ بر ۲۶ دسامبر ۱۹۷۹ با عبد الله برادر حفیظ الله امین که رئیس تنظیمیه ولایات متذکره بود، ملاقات داشتم. مرا به هیلیکوپتر مارشال خواستند. من گزارش خود را از اینجا آغاز کردم که در ولایات منطقه فعالیت «باند گروپها» افزایش یافته است. همین جا مارشال سخن مرا قطع نمود. گزارش نا مکمل ماند. هنگامی که از هیلیکوپتر بیرون آمد، اظهار داشت: «به تودر اینجا ضرورتی نیست بی موجب تشویش خلق میکنی. به شوروی برو». تاثیر این دیدار را سر مشاور نظامی عمیق تر

**در باره «فتوحات» نظامی چی گفتی داری؟**  
- این ادعای ساگولوف که «... سر بازان و سرداران نظامی ما در اکثر جنگ های پیروز بوده اند» قابل تردید است. پانزده هزار قربانی در جنگ «با آدمکهای تنبان گشاد» - قیمت عظیمی است. تناسب نیرو و وسایل به سود ما بود. «باند گروپها» بخشی از مردم مسلح بود که به مقاومت برخاسته بود، و با توانایی (ص ۷)

# باشخصیت به خون و درد... به سوی شخصیت خوشحال

یکی پشتون استعماری و دیگری پشتون حقیقی. یکی تا جیک استعماری و یکی تا جیک اصل. یکی هزاره استعمار، و دیگری هزاره ای که نقش و زنده گی خودش را دارد. بدینمنوال ملیت های دیگر کشور نیز نمیتوانند از همین هویت دو بعدی بدور بمانند. دستا میکه این سیستم استعماری را حفظ میکند و می چرخاند. بدون نقش و دو لته و نقش افراد خریده شده، که حتی حاضر به جعل ملیت خود میشود، امکان ناپذیر است. یک نکته را تلو بیجا بیان میدارم که در اینگونه سیاست استعماری که متکی بر سیاست و هدف جلوری ارضی است، مکان خالی از انسان تصور نکرد.

برای ما موضوع باید به دور از تصببات ملیتی مطرح باشد، تا سببای واقعی انسان وطن، مهم نیست منسوب به کدام ملیت، را باز شناسیم و از تاریخ خویش نا آگاه نباشیم، تا در بند نمانیم. هستند روشنفکرانی که هنوز به بعد شخصیت استعماری میخ شده اند و به تاریخ

همچون پدیده غیر قابل تکامل و حرکت می نگرند. اگر روشنفکر بدون آگاهی از شخصیت و تاریخ خویش برای مردم و ملیت فریاد میکشد و عاصی میشود، بهتر است سکوت کند، ورنه چهره و هویت استعماری اگر امروز نشود، فردا قابل رو نیست است.

زمانی میطلبد که پشتون تاجیک، هزاره، ترکمن... هویت استعماری را که برای شان جعل شده است، به دور اندازند و هویت اصل خویش را دریابند. مگر انسانیت، به جز شخصیت آزاد تلقی دیگری دارد؟ آگاهی امروز همین است که

دیگر نباید پشتون ما فدای پشتون استعمار شود. و به همین شکل ملیت های دیگر این یازده سال جنگ با خون یک چیز را میخواهد بشوید: چهره، شخصیت، تاریخ، ملیت و سیاست استعماری و این سیاست استعماری پوسیده است که مردم افغان - نستان قربانی سیاست مرئی گردد. این سیاست را برای استعمار و اهدا فحش میگذاریم، راه ما برابری - بعد برابری - ملیت ها، پلو رالیزم سیاسی و دموکراسی برای ملت ها باید باشد. اگر نیت مردمی است توجه دیگر ندارد.

و در یک تمهید دیگر به صورت اجمال بیرون شخصیت باید در چ گردد که برای من شخصیت، مجزا از هویت و پیوند فرد هر مناسب است (ص ۸)

زمان میکزرد، تاریخ پر بار میگردد و بالاخره، حیات بر زمین برقرار میگردد که هر نس فریادش را میتواند از حنجره خویش بیرون بکشد، نه این که همه فریادها از یک کلو بیرون بیایند، و آنهم کلوی که منطقیتر از گانیز مش را صرف سیاست تک بعدی - بداکه منسوب به بیگانه - تحت یک پالیسی فزارد (Forward) تعیین کند. حال تو جبهش میکنم: اگر از ستم طبقاتی در جامعه ما حرف است که رشد و تکامل تاریخی از لحاظ مناسبات اجتماعی و اقتصادی و قانون نمندی رشد آن در جامعه ما مدنظر گرفته شود، ستم ملی هم به مفهوم درگیری درونی روابط اجتماع، نیز است.

درد دیگری هم است: استعمار! این نظام هر جا که چشم دوخت حرکت کرد، و احوالش این است که اول بر تاریخ کام میکزارد و دوم بر انسان. چون انسان در پیوند با ریشه تاریخش آگاه است و آگاه، آزاد!

بیا نید تصویر این انسان و تاریخ اخته شده را بکشیم: انسان - بی هویت و تاریخ، و تاریخ مسخ شده، زیرا: «وحشت و استعمار، انسانیت را از انسانها سلب میکند و استعمارگر به خود اجازه این سلب کردن را میدهد تا بهتر استعمار کند و دستکام میچرخد و تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان ناپذیر میگردد.»

این تمیز نیت از عمل تمیز عمل از هدف واقعی باگردش دستکام، در موقعیت ما چی - گو نه صورت میکزرد؟ ارمغان استعمار بعد از ظهور فزونی - اش در مکان ما، سیاست خنثی کردن موقعیت مکانی مادروری زمین بود. بهتر است سببای تاریخ و انسان خود را تحت همین فضای سیاسی - استعماری نشان دهم.

استعمار بر تاریخ و انسان کام میگذارد و هر دو را مسخ میکند و چهره واقعی اش را کتمان مینماید. یعنی انسان هویتش دو بعدی میشود: یکی هویت استعماری و دیگری هویت حقیقی. در جامعه کثیر - المللیت ما، انسان در پیوند با ملیتش نیز قابل تاویل و تامل است: ملیتی که استعمارگر میسازد و همچنانکه فرد و شخصیت نیز میتراشد، و تاریخی که برای هر کدام - مطابق سودش - جعل میکند، پس ملت در کل دو بعدی میشود، این خصیصه را به خود نسبت دهیم، باید اضافه گردد که ملیت هادر کل (با اجزایش) دو بعدی است:



# فرهنگ



رهنورد زویاب

به نام خداوند العتیق

## خوشه انگور و بیتهای مثنوی

این داستان را که نویسنده گرامی محمد اعظم رهنورد زویاب در محفل دهمین سالگرد شهادت محمد طاهر بدخشی قرائت نموده بود، اداره میهن در این شماره به نشر میرساند.

آن روزها دیگر رفته اند سالهای بسیار پیشین را میگویم - سیما ی آنروزها، در پشت غبارستگین خاطره خوار زمانه، ناپدید گشته است و تنها جلوه های کمرنگ و کمریزنده یی از چهره ها و رویداد های آن روزها را به یاد میتوانم آورد. آدمی چی دیر به یاد گذشته ها میافتد - هنگامی که گذشته ها اثری شده اند و از گوشه های تاریک ذهن گر یخته اند.

با این هم، گاه و بیگاه، بی آن که کسی خودخواسته باشد، چهره های منظره هایی و رویداد های ماند آذر خشی که در آسمان سیاه و تاریک بدرخشند بر میزنند، و دور و پیش خودشان را برای لحظه یی روشن میسازند و بار دیگر ناپدید میگردند. باز هم غبار سنگین است و تاریکی ولی آدمی در همان لحظه زود گذر، جلوه های از چهره ها، رویداد ها و منظره ها را میبیند. برخی از این جلوه ها شاد بخش و دلانگیز هستند و پاره یی هم زشت و اندوهناک. پاره یی از این جلوه ها، بر اورنگ خاطره های من نشینند و تا مدت ها همان جا میمانند. جلوه یی از آن روزها - پیشین - را همین اکنون پیش چشمهای خودم دارم: شاگرد مکتب بودم. شاگرد هم شاگرد صنف هشتم. در آن روزها، برادر بزرگم محمد علم رشنود و ستان بسیاری داشت که به خانه ما می آمدند و ساعتها یی درازی با هم مینشستند و گفتگو میکردند. من برای شان چای و میوه میبردیم و گفته های شان را جسته و گریخته می شنیدیم.

آنان در باره مسائل گوناگون و آدمهای بسیاری صحبت میکردند. گاهی از کاندی سخن میزدند و زمانی از سید جمال الدین باری از استالین نام میبردند و زمانی از حزب توده ایران گاهی در میان گفته های شان نام مصدق را میشنیدم و زمانی نامهای محمودی و غبار را. این بسته به آن

میبود که چی کسی به خانه ما آمده اند. چهره های این دوستان برادرم، در نظرم آشنا بودند. این چهره ها را از دور تشخیص میتوانستم داد و آوازهای شان را از پشت درهم میشناختم. \* \* \* و یک شب، سیما ی تازه یی

نکرد. دیوارهای اتاق را از نظر گذرانید. آن کنار ارسی میخی نکاش راجلب کرد. کلاه را بر میخواست. کلاهش از پارچه یی هم رنگ بالا پوشش ساخته شده بود. پیک سیاهی داشت و بر بالای پیک نشان میدرخشید. این نشان را خوب میشناختم.



محراب و منبر طلا یی رنگی بود. میخواست بنشیند که ناگهان متوجه من شد. لبخندش پر رنگتر گشت. دندانهای سپیدش نمایان شدند. دستش را ستویم دراز کرد و گفت:

سلام... برادر! برادرم مرا به اومعرفی کرد. مهمان باگونی یی شتابزده گفتم:

ها، خوب... بسیار خوب!

سرخ شده بود. انگار او پسری بود و به مردی که کالای افسری داشت، معرفی میشد.

برادرم جایی را به او نشان داد و گفت:

بنشینید. مهمان بیشتر سرخ شد و مثل آن که چیزی را زهرمه کند، گفت:

کتابها... کتابها را بنشینم؟

کلیما تش به سختی شنیده میشدند.

برادرم پرسید: همین حالا میبینید؟ مهمان مثل کودکی ذوقزده جواب داد:

اگر ممکن باشد... اگر... سخنش را ناتمام گذاشت.

برادرم گفت: - بنشینید... بیا بید. مهمان از دنبال پرا درم رفت که کتابها پیش را ببیند. من در اتاق تنها ماندم. نشان طلایی رنگ کلاه مهمان سخت توجهم را جلب کرده بود. در دلم و سوسه یی پدید آمد. میخواستم کلاه افسری مهمان را بر سر خودم بگذارم، ولی میترسیدم که مهمان بر گردد. لحظاتی در حالت تردید و دودلی در میان اتاق ایستادم بودم. کلاه با نشان طلایی رنگش به سوسه چشمم میزد و اغوا یی میکرد. سرانجام، و سوسه غالب آمد و به سوی کلاه رفتم. از سر میخ پردا شتمش. بر نشان طلایی رنگ و پیک سیاه و جلا دارش دست کشیدم. بعد، بی اختیار بر سر خودم گذاشتمش.

کلاه بزرگتر از سرم من بود. تقریباً تا گوشها ییم پایین آمد. ذوقزده بودم. میخواستم آینه یی بیایم و خودم را با کلاه افسری در آینه تماشا کنم، ولی در اتاق آینه یی نبود. نمیتوانستم به اتاق دیگری به دنبال آینه بروم. پرده ارسی را کنار زدم و خواستم خودم را در شیشه ارسی ببینم. پشت شیشه شب بود و سیاهی. و بر شیشه ارسی تنها کلاه را دیدم.

چهره خودم معلوم نمیشد. فقط کلاه بود با آن نشان طلایی رنگ.

بعد، ناگهان دروازه اتاق باز شد. سراسیمه وار رویم را گشتا ندم. مهمان را دیدم که در آستانه لبخند مجبورانه را بر لب داشت. در دستش کتابی بود که از برادرم اما نت گرفته بود. این کتاب را خوب میشناختم:

«سخنرا نیهای راشد». به سوسه یی آمد و پرسید: میخواهی صابن نصب شوی؟

لهجه اش به هیچ یک از دوستان برادرم شباهت نداشت. لهجه خاصی بود که تا آن روز نشنیده بودم، ولی به نظرم خوشایند آمد.

کلاه را بر میخ آویختم و بدون آن که چیزی بگویم، از اتاق برآمدم. مهمان آن شب را در خانه ما ماند.

صبح خورشید تازه سر زده بود که از خواب برخاستم. با کنجکاو یی بسیار سوی اتاق مهمان رفتم و آهسته در را باز کردم. مهمان رفته بود. داخل اتاق شدم،

مهمان بستر خوابش را با دقت جمع کرده در گوشه یی گذاشته بود. بالا پوش زرد رنگ و درازش دیگر دیده نمیشد. کلاه افسری هم سر میخ آویخته نبود. بر تاق نزدیک ارسی پشقا بی دیده میشد که خوشه انگور در آن قرار داشت. خوشه انگور کشمشی بود. دانه های انگور کاهی رنگ بودند و در روشنا یی خورشید که از پشت شیشه ارسی بر آنها میتابید، میدرخشیدند. به نظرم آمد که دانه های انگور رنگ دانه های تسبیح پدرم را دارند.

رفتم به حویلی و اوها - درم پرسیدم: مهمان رفت؟ مادرم جواب داد: هنوز بیخی روشنی نشده بود که رفت.

بعد تر که برادرم از خواب برخاست، دیده به او خبر دادم:

مهمان رفته است. برادرم گفت:

ها، باید وقت میرفت. پرسیدم:

این مهمان کی بود؟ برادرم جواب داد:

محمد طاهر بدخشی. از آن روز به بعد - نمیدانم چرا - نام طاهر بدخشی با تصویر خوشه انگوری که خورشید از پشت شیشه ارسی بر آن میتابید و دانه های آن با دانه های تسبیح پدرم هم رنگ بودند، در آمیخت. پس از آن، هر وقت که او را میدیدم یا نامش را میشنیدم، آن خوشه انگور زی که خورشید از پشت شیشه ارسی بر آن میتابید و دانه های آن با دانه های تسبیح پدرم هم رنگ بودند، پیش چشم نمودار میشد و آن صبح پاییزی را احساس میکردم. ما همه و سالها گذشتند.

طاهر بدخشی را بسیار دیدم. در جاهای گوناگون دیدم. باهم گفتگوها کردیم. ساکتها گفتگو کردیم. وهنگامی که شاگرد دانشکاه شدم، طاهر را دوست صمیمی خودم یافتم. در واقع، چیزی بالا تر از یک دوست صمیمی بود که میشد همواره بر او اعتماد کرد. بعد ترها،

زنده گیش بیشتر با سیاست در آمیخت و با امواج رویداد های سیاسی ته وبالا رفت، سختیها دید و زندان کشید، ولی باز هم - نمیدانم چرا - هر وقت او را میدیدم یا نامش را می شنیدم، آن خوشه انگوری که خورشید از پشت شیشه

اگر ممکن باشد... اگر... سخنش را ناتمام گذاشت. (ص ۵)

# زمستان این سوی سیحون

زمستان که آمد  
 زمستان که اسپان پیچیده یال جنوبی  
 به آرامی از دره های سکستان گذشتند  
 من از آن بیابان- بیابان تبعیدگاه عقاب خجسته - گذشتم  
 سحر بود  
 سواران سرما زده می گذشتند و من می گذشتم  
 من از پای فواره های درختان خونین کفن می گذشتم  
 بیابان شرقی ،  
 بیابان محبوب شرقی مرا می شناسد  
 من ایرانیم ،  
 مرا خاک بیدار این سرزمین می شناسد  
 \* \* \*  
 صدایی در آفاق نارنجی کوه پیچید  
 نسیمی که می آمد از جانب سرزمین خراسان  
 صدا را به سوی من آورد  
 کسی در هوای مه آلود پایین تنگه  
 شتر های بی ساریان را به آبشخور میش ها برد  
 و نام ترا قلمتی مثل باران آزرده با مهادی به من داد  
 \* \* \*  
 من ایرانیم ، نام من بابک خرمی بود  
 به من گفته بودند ، برگرد  
 کسانی که در خیمه ها نامه های ترا می رساندند  
 کسانی که در ابتدای خیابان باریک پل ایستادند  
 به من گفته بودند ، برگرد  
 \* \* \*  
 سواری مرا این مسلم صدا کرد در مرو  
 ملول ایستاده در ایوان شوریده باغهای سترون -  
 و نیلو فر غصه در چشمهای جوانش ولو شد  
 \* \* \*  
 صدا آشنا بود  
 من از برج زندان مشرف به دریاچه های حزین شقایق  
 همیشه ترا می شنیدم که می آیی و می ستیزی  
 همیشه ترا می توانستم آواز بخشنده اطلسی ها بدانم  
 همیشه ترا می توانستم ای زاده گاه خجسته  
 در آواز آشفته گله با نان این سوی سیحون بخوانم ، به  
 نامت بخوانم  
 \* \* \*

# سلطان مشورت با امرا

یکی از سلاطین با امیری  
 از امرای خود مشورت نمود  
 که در قصه بی مال و لشکر  
 متحیرام . اگر همت به جمع  
 مال نیایم ، لشکر متفرق  
 شود و اگر لشکر تریب کنم  
 مال در دست نماند .  
 امیر گفت : اولی تحصیل  
 مال است . سلطان گفت :

لشکر پریشان شود . امیر در  
 جواب گفت : هر وقت برا -  
 یشان محتاج شوی مال برا -  
 یشان اتفاق کنی تا بساز  
 آیند .  
 شاه گفت : بر این صورت  
 دلیلی داری ؟ گفت : آری  
 در این خانه بی خالی هیچ  
 مگس نیست ، بفر ما تاظر -  
 فی از غسل آرند ، چون  
 غسل حاضر شد ، مگس  
 بسیار جمع آمدند . امیر گفت :  
 اینک نبود از آنچه میگفتم  
 ظاهر شد ، شاه را سخن او  
 خوش آمده و این مطلب را با  
 امیر دیگر در میان آورد .  
 امیر گفت : لشکر ترتیب  
 کن و ایشان را از خود مر -  
 نجان . شاید وقتی که خواهی  
 جمع نشو ند گفت ، در این  
 معنی دلیلی داری ؟ گفت :  
 دارم و امشب به عرض رسا -  
 نم . چون شب در آمد ، بفر -  
 مود تا نظر فی غسل آوردند .  
 انتظار زیاد نمود ، یک مگس  
 هم پیدا نشد . آنوقت ان  
 امیر رو به شاه کرده و گفت :  
 دل ها از کسی متغیر شوند  
 در نفرت رفتند و هر چند  
 مال برایشان عرضه دهند  
 بیرامون آن نکردند ، شاه  
 حکم او را قبول نموده و بدان  
 عمل نمود .

# آزادی

از : شجاع خراسانی  
 شهر هسته بیست در دایره گورستان  
 هر قدم جوانیست  
 با کفنی از خون  
 میلاد مصیبت بزرگ است و مرگ  
 جشن رهایی  
 چی روز گاری ؟!  
 دوران سلطنت فقر است  
 به چهره ها نگاه کن  
 در حواشی خیابان  
 به دیده گمان منتظر وانگسار قامت شان  
 چی نو بهاری ؟!  
 از جلگه ها بوی خون می آید  
 آبها تلختر از پارند  
 و خاکستر گلهاست که بانسیم می آید !  
 های خونهای ملت من  
 نامت شکوهمند است و جانت خسته  
 بین ،  
 دلاوران خراسانند که بر قلله ها  
 با «کینه بزرگ» و پیکر لاله باران  
 با شمشیر های پینیم یادگار باران  
 نامت را  
 در ترانه خون زمزمه میکنند  
 آزادی !

# مروارید سخن

آنچه از تو شنیدم زیبا  
 بود ، دلپسند بود ، جذبه  
 داشت ، شور داشت ... با  
 هیجان زیاد خواستم همه را  
 چون مروارید های سفته از  
 دریای افکار و اندیشه تو  
 آویزه گوشهایم نمایم و چنان  
 کردم جز کلام تو نشنیدم در  
 تمام افکارم بجز تو نیست  
 تمام وجودم از تو پر شد  
 اکنون اگر میخواهی مرا -  
 تنها و جدا از خودت شاکنی ،  
 پس وجودم را جدا از افکار  
 کن ....  
 انتخاب : از زبیب النساء خیری

# خوشه انگور و بیدتهای مشنوی

(از ص ۴)  
 ارسی بر آن میتابید ودانه  
 های آن بادانه های تسبیح  
 پدرم هرنگ بود ، پیش  
 چشم نمودار میشد و آن  
 صبح پاییزی را احساس میکردم .  
 \* \* \*  
 گردونه روزگار همچنان  
 راه مینوشت و همه کس  
 وهمه چیز را با خودش جلو  
 میبرد و از گذشته دور تر  
 میساخت تا سر انجام ، رویداد  
 های سال هزار و سه صد و پنجاه  
 وهفت فرا رسیدند . به زودی  
 ترس و وحشت بر همه جای  
 کشور سایه گسترد . گرفتند  
 و بردنها آغاز شدند . شب و  
 روز ، همه جا ، بر مردم ترس  
 بود ، خوبترین روشنفکران و  
 و وحشت میبارید . هر سو که  
 میدیدی ، ترس بود و وحشت  
 بود ، خوبترین روشنفکران و  
 فرهنگیان راهمان موج  
 نخستین دهشت در خود فرومی -  
 پیچید و برد . طا هر بد خشی  
 به زندان رفت . بعد تر ، من  
 هم زندانی شدم . در زندان  
 میگفتند که طا هر بد خشی  
 آن سوی دیوار ، در زندان  
 دیگر یست ، اما من اورا ندیدم -  
 هرگز ندیدم .  
 باز هم گردونه روزگار  
 راه مینوشت . رویداد ها  
 شکل دیگری گرفتند . ورق  
 دفتر زمانه برگشت . زندانیان

نمیتوانستیم . گاه گاهی  
 که با هم رو به رو میشدیم ،  
 دزدانه چند جمله بی رد و بدل  
 میکردیم .  
 پرسیدم :  
 - در این دیدار های تصادفی  
 و شتابزده چی میگفت ؟  
 داکتر فرهادی سری تکان  
 داد ، لبخندی زد و گفت :  
 - او بانثر سخن نمیگفت .  
 همیشه بیتها بی زمزمه میکرد .  
 پرسیدم :  
 - چی بیتها بی را میخواهند ؟  
 جواب داد :  
 - بیتها بی را از مثنوی مولا نا .  
 \* \* \*  
 از این گفتگو هم دیگر  
 سالها سپری شده است و حالا  
 هر وقت نامی از طا هر  
 بد خشی میشنوم - نمیدانم  
 چرا - آن خوشه انگوری که  
 خورشید از پشت شیشه ارسی  
 بر آن میتابید ودانه های  
 آن با دانه های تسبیح پدرم  
 هرنگ بودند ، پیش چشمهایم  
 نمودار میشدند . آن صبح  
 پاییزی را احساس میکنم و  
 مردی را میبینم که موهای  
 سرش روی شانه ها ییش  
 افتاده اند ، ریش انبوهی  
 دارد ، چشمهایش سنگین  
 میدرخشند ، از راهی میگذرد  
 و آهسته آهسته زمزمه  
 میکند :  
 - «بشنو از نی چون حکایت  
 میکند  
 از جداییها شکایت میکنند  
 از جداییها شکایت میکنند  
 از جداییها شکایت میکنند...»

صدا آشنا بود :  
 تو در پای یک پنجره می توانی طلوع سحر گاه آسایش  
 ملتی را ببینی ؟  
 تو در پای یک پنجره می توانستی آیا بهمانی ؟  
 \* \* \*  
 کسانی که در صندلیهای ساکن میان چمن های خولی نشسته  
 به من گفته بودند ، برگرد  
 من اما گذشتم ،  
 سحر بود  
 سواران سرما زده می گذشتند و من می گذشتم  
 من از پای فواره های درختان خونین کفن می گذشتم  
 \* \* \*  
 تو نام مرا می توانی به باران بگویی  
 تو نام مرا می توانی به آب خنک چشمه های بیابان بگویی  
 بگو تا به نام تو گلگلهای بالنده آسمانی برویند  
 بخوان تا بخواند صدای شکفت تو در قلله های مه آلود برقی  
 \* \* \*  
 زمستان که اسپان پیچیده یال جنوبی  
 به آرامی از دره های سکستان گذشتند  
 من از آن بیابان گذشتم  
 من از آن بیابان گذشتم  
 (سیروس مشفق)

# جرس

من اول شوریده بلبل من گلستان یاد ایتار مندین  
 الملی تا که من فر یاد بیابان یاد ایتار مندین  
 من اول پروانه معزونی پرو بالین قدا قیلگن  
 چیرا یلیک انجمن لوده چراغان یاد ایتار مندین  
 من اول ساغر کشی دیرین قور یلسه معقل صهبا  
 مینکه همکاسه یارا نادر فر او ان یاد ایتار مندین  
 جرس من ناله و فریاد به همراه کاروان بیر لکه  
 بو یول لار دین گذرایتکانده کاروان یاد ایتار مندین  
 جدا یار و دیار بهد یسن خیا لیم یار ییله دا ییم  
 وصاله یمتا یین او لکانده هجران یاد ایتار مندین  
 زمانه کور مادی مند یک قرا بختی به انسانی  
 اوقوب غمنا مه بختیم ، نه انسان یاد ایتار مندین  
 اگر چه گردش دورا نایبر دی روزگار یهد یسن  
 ینه روزی کیلر دوستلر که دورا ن یاد ایتار مندین  
 «تویقون»

# پلان تقسیم حزب کمونیست اتحاد شوروی در باره مساله ملی

**(به ادامه شماره قبلی)**  
باشد و تمام ترو نهی ایه سا  
مانند : زمین ، منابع زیر  
زمینی ، آب ، جنگلات و غیره  
را در ساحه متعلق به جمهوریت  
در اختیار داشته باشد .  
در پهلوی ماندیت عموم  
دولت فدرالی و ماندیت جمهور  
بتهای متحده میباید باشد .  
دیگر مالکیت منجمده  
مالکیتهای مختلط با شرکت  
سرمايه خارجی وجود داشته  
باشد .

۳- مساله حاکمیت جمهوری  
با موضوع چگونگی شهروند  
بودن پیوند ندادن .  
مطابق به اصول فدرالیسم سو  
سیالیسی ، باید نهادت زیر  
دیدرفته شوند .  
هر جمهوری از خود دارای  
سند تابعیت است که در تمام  
ساحه آن قابل اشاعه میباشد .  
شهروند یک جمهوری متحده  
همزمان شهروند اتحاد شوروی  
میباشد .

۴- دادن امتیاز برای یکدمه  
و فسخ حقوق دیگران زیر نام  
شخصیتها مذهبی ، ملی ، زبانی  
و مدت سکونت در یک محصل  
بهبصورت مجاز نیست .  
۵- جمهوریتهای متحده  
هنگامی که در تشکیل اتحاد  
شوروی شامل میگرددند از  
پیشبرد نکات عمده سیاست  
خارجی خویش ارکانهای مرکزی  
را در جریان گذاشته و در عین  
زمان این حق آنها محفوظ  
است تا با دولتها و سازمانهای  
بین المللی روابط برقرار  
نمایند ، که البته این خود  
بخش لاینجزای حاکمیت آنها  
محسوب میگردد ، روابط خارجی  
جمهوریتها نباید با منافع  
عمومی سراسری شوروی در  
تضاد واقع شود .

۵- یکی از اهداف عمده  
اتحاد جمهوریتها در یک  
جمهوری متحده تامین امنیت  
کشور و کار صلح آمیز مردم  
شوروی میباشد . جمهوریتها  
سهم خود را در اجرای این وظایف  
از طریق ارکانهای کل کشوری  
اجرا میکنند ، نیروهای مسلح  
اتحاد شوروی بر پایه  
کثیر المللیت بودن تشکیل می  
یابند : تمام اتباع شوروی  
بدون نظر داشت تعلق ملی  
باید دوره خدمت سر بازاری  
را مطابق به قانون همه گانی  
شوروی سپری نمایند .

۶- به علت دگرگونی  
نیهای بی که در فدراسیون  
شوروی رونما میگردد ، اکنون  
مسایل مربوط به موقعیت  
و فعالیتها سازمانهای اجتماعی  
که نقش مهمی را در نظام  
سیاسی شوروی بازی میکنند  
نیز به گونه دیگر مطرح  
میشوند . در شرایطی که  
روند دموکراتیزه ساختن  
در شوروی جریان دارد ، از  
پیشتر اشکال ارتباط میان  
سازمانهای اجتماعی جمهوریتها

دولت فدرالی توسط خود این  
سازمانها صورت گیرد .  
۷- در چارچوب با ز  
سازی فدراسیون شوروی  
باید مضامین موقیبت حقوق  
جمهوری فدرالی تیفی روسیه  
شوروی و ساختن منسی  
دولتی آن حل و فصل گردند .  
جمهوری فدرالی تیفی روسیه  
شوروی یکی از تیر الملله  
ترین جمهوریتها شوروی می  
باشد و در ترکیب آن سوبیک  
جمهوری خود مختار موجود  
است . در این ارتباط لازمست  
تا مساله ایجاد دو مجلس  
شورای عالی در این جمهوری به  
منظور تامین اعتبار هر چه  
بیشتر آن و تامین منافع مردمان  
ساکن در این سرزمین مورد  
بررسی قرار گیرد .

۸- طرح و امضای  
معاهده جدید به عوض  
معاهده ۱۹۲۲ م . در باره  
تشکیل اتحاد شوروی و  
همچنان ترتیب اعلامیه جدید  
در باره اتحاد شوروی مسایلی  
اند که اکنون در برابر ما  
قرار دارند . این اعلامیه اجازه  
خواهد داد تا معیارها در جهت  
نوسازی فدرالیسم شوروی  
تثبیت شود و نقش سنسند  
بنیادی را در حل مسایلی که  
امکان بروز آنها در آینده  
پیشبینی میگردد .

**مقام و موقعیت حقوقی خود  
مختاری ملی باید بلند برده  
شود**  
احیای کامل حقوق و  
منافع قانونی خلقهای ساکن  
جمهوریتها ، ایالات و ولایات  
خود مختار بخش ارکانیک  
باز سازی فدراسیون شوروی  
و در عین زمان مساله مستقل  
دارای اهمیت بزرگ سیاسی  
به شمار میرود .

تفاوتها در شکل تعیین  
سرنوشت ملیتها این واقعیت  
حیاتی را آشکار ساخته اند ،  
که در دوره تشکیل اتحاد  
شوروی مردمان این سرزمین  
در سطوح گوناگون انکشاف  
اجتماعی - اقتصادی قرار  
داشتند . از نگاه نفوس میان  
آنها تفاوتهای فاحشی وجود  
داشت ، یکتعداد آنها مرا حل  
تشکل ملی را نه پیموده بودند ،  
برخی دولت مستقل داشتند و  
عده بی در حال ایجاد آن  
بودند .

امروز این تفاوتها اغلب  
وجود ندارد ، ولی جمهوری  
خود مختار تاهو ز جنسان  
از امکانات کافی و واقعی  
برخوردار نیستند که بتوانند  
نیازمندیهای ملی را به  
صورت کامل بر آورده سازند .  
لازمست تا حقوق جمهوری  
دای خود مختار در تمام ترصه  
سای دولتی ، اقتصادی و فر  
جانبی به طور نه اساسی با  
گسترش یابد و این امر در  
قوانین مربوط تسجیل گردد .

این جمهوریتها باید صلاحیت  
داشته باشند تا مسایل مربوط  
به تقسیمات اداری ، منطقه  
ساحه خویش و همچنان  
مسایل مربوط به حفظ طبیعت ،  
انکشاف فرهنگ ملی ، حفظ  
زبان ملی و آثار و آبدات تاری  
یخی ملی را حل و فصل نمایند .  
باید به ارکانهای دولتی  
جمهوریتها خود مختار حق  
داده شود تا بر علیه اعمال و  
کردار ارکانهای رهبری اتحاد  
شوروی و جمهوریتها متحده  
در صورتیکه با صلاحیتهای  
مندرج قانون اساسی  
شوروی و جمهوریتها متحده  
باشد ، اعتراض نمایند .

به ارکانهای دولتی نواحی  
خود مختار صلاحیت داده شود  
که مستقیما به وزارتتها و  
ادارات شوروی جمهوری مرا  
جهت نمایند . افزون بر آن  
باید مقرر یی و وضع گردد که  
متکی بر آن فیصله های  
شورای نواحی نماینده کن  
مردم صرف توسط شورای  
عالی جمهوری متحده میتوانند  
لغو گردد . باید تصور بسبب  
شود که در ساحه ایالات  
ویولایت خود مختار بدون  
موافقه خود آنها تغییر وارد  
شده نمیتواند .

محاسبه مناسبه تمام میان  
تشکیلات ملی - دولتی در داخل  
اتحاد شوروی وهم میان  
ملیتها ، اقوام و گروه های  
ملی در داخل جمهوریتها و  
نواحی به طور دایمی باید مورد  
توجه قرار بگیرد .  
تمام حقوق و شرایط  
لازم جهت حفظ و انکشاف  
عنصنات ملی ، فرهنگ و زبان  
مردمانی که در خارج محدوده  
تشکیلات ملی - منطقه یی  
خویش ساکن هستند ، باید  
تامین گردند . با استفاده از  
نتایج حاصله تجربه ایجاد  
مراکز فرهنگی مربوط به یک  
منطقه یا ملیت معین هر چه  
بیشتر گسترش داده شود .  
افزون بر آن امکانات ایجاد  
شورا های سر تا سر ملیتها  
که دارای نفوس قابل  
ملاحظه اند ، ولی از ساحه  
خود مختار برخوردار نیسبند .

برای گسترش تمام سهای  
اقلیتها ملی با اتباع سایر  
کشورها یی که دارای فرهنگ  
و عنصنات مشترک میباشند ،  
باید مراکز و سازمانهای ملی  
فرهنگی یا از طریق انجمنهای  
دوستی اتحاد شوروی بسا  
خلقهای دیگر و یا از طریق  
برقراری روابط مستقیم فر  
هنگی با نماینده گان این  
دولتها ایجاد شوند .

در مورد سایر خلقهای کم  
جمعیت نیز با دقت و توجه  
برخورد شود . در باره فرهنگها  
وزبانهای ملی ، سیاست فرهنگی  
که در آن تفریق زمینه های  
ملی و بین المللی اهمیت ویژه  
را کسب مینماید ، باید به چنان  
سطح کیفی نوینی ارتقا داد  
شود که با مرحله کنونی  
انکشاف جامعه سوسیالیستی  
مطابقت داشته باشد .  
انکشاف مزید زبانهای ملی  
مردمان شوروی از اهمیت  
ویژه یی برخوردار است و  
مساله انتخاب زبان دولتی  
در محدوده یک جمهوریت  
یا در سطح جمهوری خود  
مختار به صلاحیت خود جمهور  
ینها میباشد .  
در این پروسه باید برابری  
حقوق زبانها و انتخاب آزاده  
زبان بدون کم و کاست  
حما به شود . از لحاظ تاریخی  
چنان اوضاع و احوالی پدید  
آمده است که زبان روسی  
به زبان محاوره میان ملیت  
های گوناگون تبدیل شود و  
به همین سبب بهتر است تا  
شرایط مساعد برای انکشاف  
محاوره به زبانهای روسی ملی  
وملی - روسی ایجاد گردد .

۱- مساله ملی و حقوق شهر  
وندان  
در تحکیم همکاری میان  
خلقها و ملیتها شوروی در  
عین زمان ایجاد دولت حقوقی  
سوسیالیستی ، مراعات کامل  
و پیگیری اصل تساوی حقوق  
شهروندان ضرر فتنر از پیوند  
های ملی و نژادی آنها به  
شمار میرود .  
شهروندان شوروی با  
یست طوری زنده گی کنند که  
در هر نقطه کشور خود رادر  
خانه پدری احساس نمایند  
این اصل را میتوان به حیث  
هدف عالی و نهایی تمام  
فعالیتها دانست که در جهت  
موزون ساختن مناسبات میان  
ملیتها جریان دارد . بدین ترتیب  
اجرای تدابیر آتی مطلوب  
است :

۱- تصویب قانون در باره  
تضمینات حقوقی آن شهر  
ندان شوروی که خارج از  
سرحدات ملی خود زنده گی  
میکند و یا از خود تشکیلات  
ساحه یی - دولتی ندارند و  
زیانهای مادی و معنوی وارد  
در نتیجه تحقیر احساسات  
ملی و صدمه زدن به غرور  
ملی جبران گردد ، و کوشش  
در جهت دامن زدن به خصو  
منتهای ملی مطابق قوانین  
شوروی جدا مورد پیگرد قرار  
گیرد و جلوگیری شود . شراب  
یطی که در آن فعالیت گروه  
های ناسیونالیستی و شوونیستی  
مجاز نباشد و یا اینکه چنین  
سازمانها و گروهها باید  
منحل شود و این باید  
در قانون تسجیل گردد ...

تمام تدابیر و اقدامات لازم  
در جهت حل دشواری های  
ولایات خود مختار رنگور نا  
قره باغ (قره باغ کوهستانی) ،  
تارانهای کریمیا ، جرمن  
های پاولوی ، یونانیه ،

کردها ، کور یا لیا ، تر کها  
غیره اقلیتها ی ملی اتخاذ  
شود .  
در قطعنامه نزد هیمن  
کنفرانس ح . ک . ا . ش . در مورد  
مناسبات میان ملیتی سفارش  
شده است تا مساله ایجاد یک  
ارگان دولتی در امور ملیتها و  
مناسبات ملی بررسی گردد .  
در کنار شورای ملیتها شورای  
عالی اتحاد شوروی و کمیسیون  
های آن بهتر است تا اداره در  
ترکیب حکومت اتحاد شوروی  
جهت حل اوپراتیفی مسایل مورد  
مناقشه در این عرصه ایجاد  
کرد .

**وزارت امور ملیتها در باره  
جهت تیوریک - ایدیا لوزیک  
مساله ملی**  
دوستی خلقها که محصول  
انقلاب اکتوبر و آزمون کبیر  
میهنی است ، برای نسل بزرگ  
کسال مردم شوروی یک امر  
زنده گی ساز به شمار میرود  
و یکی از اساسی ترین تضمین  
های انکشاف سالم مناسبات  
ملی در کشور ارزیابی میگردد .  
امروز نسل جدیدی وارد

میدان شده و در آگاهی آنها  
پدیده های منفی و انحراف از  
سیاست اصولی مساله ملی به  
ملاحظه میرسد ، نباید اجازه  
داد تا تخم نفاق ملی که در  
محیط اجتماعی پاش داده شده  
است ، به ثمر برسد و حیات  
نسلهای آینده مردم شوروی  
را به خطر مواجه سازد . باید  
معتقد بود که انتر ناسیونالی  
لیزم که حقوق ملی را نفی  
نمیکند ، بلکه بر عکس به منافع  
بالنده آن توجه دارد ، عبار  
تست از دفاع از ارزشهای  
علم بشری و محاسبه گرا  
یشهای همگرای خلقها که در  
تمام جهان به طور روز افزون  
نیروی بیشتری کسب میکند .  
مهم آنست تا انتر ناسیونالی  
لیزم به مثابه ضرورتی خو  
پشتن درک شود ، نه پدیده  
تحمیلی بیرون از حاشیه .  
مفهوم والای انسانسالا را نه  
انتر ناسیونالیزم مدر آنست  
که با مظاهر ناسیونالیزم و  
شوونیزم آشتی ناپذیر است .  
باید مرز دقیق میان رشد  
خود آگاهی ملی و ناسیونالیزم  
کشیده شود ، عکس العمل  
در برابر مظاهر ناسیونالیزم  
باید دقیق و مطابق به تمام  
نیازمندیهای قانونی و  
ارمانهای ملی باشد .

امروز رسانه های گروهی  
نقش ویژه یی را به عهده  
دارند و به همین سبب مسوول  
لیت اعضای حزب در بخش  
رادیو ، تلو یزیون و جراید  
مرکزی و محلی نیز روز افزون  
نست . تنها احترام عمیق به  
احساسات ملی هر خلق و هر  
ملیت و در عین زمان اصول  
بودن کامل در ارزیابی وقایع  
و حوادث جاری میتواند زمینه  
(ص ۷)

# هزاره ها - مردی برپا خاسته

(به ادامه شماره قبلی)

دین اسلام به محض ورود در آن سرزمین بدون عکس العمل مورد پذیرش واقع گردید و مردم به زودی بدان گرویدند. امروزه ریانت اسلام در سراسر هزاره جات حکمفرماست و هزاره ها مسلمانان سختگیر شمرده میشوند. تشییع مذهب اکثریت مردم در آن منطقه میباشد ولی شمار قابل توجهی آنان به مذهب حنفی و اسماعیلی نیز معتقد میباشند و هزاره های حنفی مذهب، بیشتر در قلعه نو بادغیس، در ولایت غور، در سرخ و پارسا، دره هزاره پنجشیر و اندراب بودو پاش دارند.

زبان هزاره ها، فارسی دری است که از رواج آن در آنجا نزدیک به هزار سال میگذرد و صورت نوشتاری آن کاملاً شکل معیاری دارد، اما در تخاطب و گفتار از لهجه محلی کار گرفته میشود که به نام «لهجه هزاره کی» یاد میگردد. در صورت گفتاری این زبان شماری از کلمات دخیل ترکی مغولی، عربی، پشتو، ترکمنی و بعضی از زبانهای دیگر مورداستعمال دارند که به غنای آن افزوده اند.

در باره کوشش هزاره کی تحقیقات بیشتر به عمل نیامده و آنچه به انجام رسیده اندک است. از کارهای قابل یادآوری در این زمینه یکی «زبان هزاره های افغانستان» تألیف زبانشناسی روسی ایفیوف است که به سال ۱۹۶۵ م در مسکو طبع شده و ترجمه دری آن برای چاپ در آکادمی علوم آمده میباشد و دیگر «قاموس لهجه دری هزاره کی» تألیف استاد شهر ستانی که در ۱۳۶۱ ش از طرف دانشگاه کابل اقبال چاپ یافته است.

در سده های ۱۲ و ۱۳ هجری، در هزاره جات سیستم سیاسی ملوک الطواغیسی حکمفرمایی داشته و به یقین در سده های ما قبل آن نیز چنین بوده است.

بد انسان که منابع گزارش میدهند، در جریان این دو سده، هر یک از قدرتمندان در محل خود حکمران بلا منازعه دانسته میشد و مردم از او اطاعت میکردند و از لحاظ اینکه قلمرو های این ملوک طوایف در حصار جبال دشوار گذار واقع بود، قدرتهای مرکزی نمیتوانستند احتمالاً نمیتوانستند در امور مربوط به آنان به مداخله بپردازند و این عدم مداخله حکومت مرکزی، سبب اقتدار بیشتر آنان میگردد. اما با این هم شماری از ملوک طوایف با مرکز رابطه میداشتند و با کمکهای متقابل یکدیگر خود را در برابر حمله دشمنان

مورد ضروری و مهم و از جمله مداخله خارجی، ملوک طوایف به کمک حکومت مرکزی میخواستند و با بسیج افراد جنگی حکومت را استحکام مینخستیدند و در دفاع از کشور سهم میگرفتند. به ارتباط سهمگیری این مردم در جهت دفاع از میهن و طرد اجانب، موارد فراوانی در تاریخ وجود دارد که بحث مفصلی میخواهد و بیان آن از ظرفیت این نوشته بیرون است و تنها در اینجا میتوان از دو مورد اعتنا پذیر یادآوری نمود که یکی سهمگیری در فتح اصفهان و دو دیگر اشتراک در پیکار میوند میباشند. نقش هزاره ها در جنگ اصفهان چنان چشمگیر و میشد پیروزی بود و در نبرد میوند آنگاه که همراهِ ایوب خان در سرازیر - ی هزیمت قرار گرفتند بودند، پایداری و از خود گذری شیر محمد خان هزاره و همراهِ نش از شکست قطعی جلوگیری به عمل آورد و دشمن را از پیشروی بازداشت. جانبازی شیر محمدخان نزد مورخان دست نگر در این پیکار نا دیده گرفته شده و از اهمیت نقش او چشمپوشی به عمل آمده است. او پایداری فاتحان واقعی میوند به حساب آورده شود.

یکی از حوادث به میان آمده، که علی الظاهر از تمام پیشامدهای دیگر مهمتر به نظر می آید و در حیات سیاسی - اجتماعی هزاره ها حیثیت یک رستاخیز را دارد، جنگ غیر عادلانه و نا برابر سالهای ۱۳۰۶ - ۱۳۱۵ هجری قمریست که بر آن مردم تحمیل گردید. این جنگ ده ساله در روزگار امارت عبدالرحمان خان به وقوع پیوست و او برای تحکیم قدرت و سرکوبی مخالفان خود به اقدامات شدید و خشونت آمیز و اعزام نیرو های وسیع به هزاره جات دست زد و مردم آنجا را مورد کشتار و تاراج قرار داد. در این جنگ دراز مدت که دولت وقت احساس ضعف میکرد از هر وسیله ای به نفع خود سود به دست آورد و از جمله به سلاح تکفیر و بسیج همه کانی و افراد مزدور توسل جست، قیام مردم در برابر مظالم و بیحساب عمل دولت از عوامل اساسی این جنگ به شمار می رود.

در اثر این رویا رویی نا برابر، زیا نهایی عظیم و غیر قابل تصویری بر مردم آنجا وارد آمد. این رویداد یک فاجعه بود، فاجعه ای که تاریخ منطقه آن را هیچگاه از یاد نخواهد برد (انعکاس به تفصیل این حادثه عظیم را میتوان در کتابهای عین الوقایع یوسف ریاضی، مختصر المنقول محمد افضل ارزگانی، تاج -

التوریخ عبدالرحمان خان و سراج المتواریخ فیض محمد کاتب به مطالعه نشست). پس از آن هنگام، ادامه دهنده گان سیاست تبعیضگرانه امیر عبدالرحمان، تعزیرات و تحریمات بیحد و حصری را از جهات اقتصادی و فرهنگی و جزاینها بر آن مردم معمول و جاری گردانیدند و در نتیجه مردم و سر زمین هزاره جات را برای مدت تقریباً یکصد سال در حالت ایستایی و محروم از تمام حقوق اجتماعی و مدنی در زمینه های مشروع دیگر نگاهداشتند و از پیشرفت و انکشاف آن در عرصه های اقتصادی و فرهنگی و بهداشتی و غیره جلوگیری به عمل آوردند و برای تجهیز و سرگشته گی بیشتر مردم و فرو ریزی بنیاد های اجتماعی و فرسایش شیرازه زنده گی آنان، تلاشهای مداوم و بی توقف به کار بسته شد. ولی مردم اینهمه بیعدالتی و ناپسامانی را با بردباری تحمل نمودند و در برابر فشارها و ناملایمات پایداری کردند و از نبرد پاتاری یکی نهرا سیدند و از جستجوی راه برون رفت و حفظ هویت خود باز نه ایستادند و امید به در پیچه باز برای همه نسیمها و شکفتن در هوای نرد را از دست ندادند و در هر فرصت و مجالی فریاد اعتراض بر ناروا بیجا رابلند کردند و مجامع فرهنگی و سیاسی را بر تفاوتها و نادیده گرفتنهای شان هشدار دادند و به مسوولیت فردای شان متوجه گردانیدند و با یاد تفاوت داشت که تعقیب این روند به هیچوجه بدون تقبل خطر و ضرر نبوده است. در سالهای پیش از انقراض قانون اساسی (۱۳۴۳-۱۳۵۶) از عقب تریبون شورا و صفحات جراید غیر دولتی و نشریه های دیگر، بیانه ها و مقالات نوشته های زیاد از طرف نماینده گان مردم و سیاست گران واقع بین و روشنفکران نیک اندیش و دیگر قلم به دستان پاکزای به نشر رسا بنده شده و در آنها بر چشمپوشی حکومتی و وقت نسبت به حقوق مردم هزاره اعتراض به عمل آمده است.

در جریان ده سال اخیر نیز، روش قدرتمندان گذشته در ارتباط به بر خورد های دوگانه در جهت تامین حقوق مادی و معنوی این مردم، از طرف مقامات باصلاحات یادآوری گردیده و مورد نکو هشی قرار داده شده است. در ضمن بیانه یک مقام مسوول بدین رابطه چنین گفته میشود: «... به خصوص ملیت و قوم برادر هزاره ما مشکلات دشواریها و رنجهای ناشی از سیاست تبعیض و تحقیر بیشتری را متحمل شده اند که قلب هر مرزنده اصیل و صادق افغان -

نستان، با درد عمیق آن را حساس مینماید... تا ریخ نهضت های آزاد بیخشم ملی خلق افغان بیانگر این حقیقت است که خلق زحمتکش برادر هزاره ما دوش به دوش دیگر خلقهای افغان متحدانه در یک جبهه ملی علیه تمام اشغالگران، استعمارگران و امیر یالستها برای تامین و تحکیم آزادی و استقلال وطن واحد ما ن افغانستان قهرمانانه جنگیده اند و از شرف و ناموس وطن دفاع کرده اند، قدرت زحمت و کار، تحمل و شکیبایی، وفاداری و صداقت و وطنپرستی و عشق به سرزمین آبا و اجدادی، شجاعت و وطن دوستی مردم هزاره، احترام سایر برادران افغان را از صمیم قلب به خود جلب نموده است...» (حقیقت انقلاب ثور شماره ۹۵، ۵ جلدی ۱۳۶۳). مقام ذیصلاح یکبار خطاب به نماینده گان مردم هزاره گفت: «... شما در افغانستان باستانی، آزاد، سربلند و تاریخی از زمانه های دور و سده های قدیم یکجا در کنار تمام ملیتها، اقوام و قبایل دیگر با شهادت و دلیری و با همت بزرگ زنده گی کرده اید. شما نه تنها در شرایط بد زنده گی اقلیمی قرار داشته اید بلکه در طول سالهای متمادی و قرنها، سلاطین مستبد و ستمگر نیز شما را از لحاظ سیاسی، اجتماعی تحت شرایط نا مساعد قرار داده بودند... ولی ستمگران در برابر همت و شکیبایی و روح مبارزه طلبی و شجاعت و دلیری شما به زانو در آمدند.» (حقیقت انقلاب ثور شماره ۲۱۶، ۱۱، ثور ۱۳۶۵).

این مطلب را از بیانیه افتتاحیه جر که سراسری ملیت هزاره بخوانیم که سخن و نظر مقام مسوول کشور را از نه میدارد و دلچسپ است... پدران و نیاکان شما پهلوی به پهلوی با تمام ملیتها و اقوام و قبایل کشور کار و زحمت کشیده و با مساعی مشترک از استقلال وطن در مبارزه بنا تجاوز گران دفاع کرده اند... زحمتکشان هزاره با آبله دست و عرق جبین خویش نان خورده اند و هیچگاه با همه بینوایی و بیچاره گی دست به کدایی به سوی کسی دراز نکرده اند. آنها زنده گی در سموچها را پذیرفته اند اما گردن تضرع به پیش زور گویان خم نه نموده اند، به گراج نشینی تن در داده اند اما از چشم دوختن به مال دیگران اباورزیده اند، برای دیگران خانه ساخته اند اما خود تاپای زنده گی بی سر پناه به سر برده اند، برای این و آن نان و آب تهیه نموده اند اما خود باشکم گرسنه شب را به صبح رسانیده اند...» (جر که سراسری ملیت هزاره، ص ۶-۷ چاپ ۱۳۶۶).

با مطالعه این مطالب از زبان مقامات مسوول، با وضع سیاسی - اجتماعی جامعه هزاره و بیعدالتیهای مهار گسیخته نظامی ستمگر، تاحدی آشنا می میسر می آید. اما گفتنی های اساسی زیادی که پیرامون مسایل گونه گون این جامعه کمتر به شناخت آمده، گماکان به جای خود باقی می ماند برای زمان دیگر و مجال دیگر. (ج. ن)

## پلاتفرم حزب کمونیست...

آماده شده که برای تمام مراحل انکشاف سوسیالیستی و برای تمام مناطق کشور یکسان قابل تطبیق باشد، وجود ندارد. سیاست ملی - یعنی آفر - ینش دایمی، توانمندی ارائه پاسخ به دشواری ها که در عرصه مناسبات میان ملت ها بروز میکنند، یافتن اهرمها و میکانیزم موثر، حل و فصل منازعات، محاسبه دیالکتیک واقعی پروسه های زنده گی. (بر گرداننده: پروانه)

(از ص ۶) رابرای غلبه بر تضادها و بازگشت به نورمها و موازین عنصری همزیستی سوسیالیستی مساعد سازد. اندیشه تیوریک از پر - خورد های دکماتیک به مساله ملی باید رها بی یابد. این یک نکته مهم است، هم آزمون جهانی و هم تجربه اتحاد شوروی مبین آنست که مساله ملی دارای محتوای میسین و مشخص تاریخی میباشد. برای حل این مساله نسخه های قبلا

## مشاور به خاطر می آورد...

(مجبوری سازی - سر کوب میکنیم) به شکست مواجه گشت. تصمیم گورباچوف در مورد عودت قوای شوروی از افغان - نستان و قطع جنگ هماتقدر شجاعانه است که اقدام خرو - شف در کنگره بیستم حزب (هدف گوینده افشای کیش شخصیت ستالین است. م) اما کاریکه آغاز شده است باید به انجام برسد حقیقت باید کامل باشد. در غیر آن حقیقت نیست بلکه ادامه سیاست «سکوت بزرگ» است. (بر گرداننده: غیرت)

(از ص ۳) به مراتب بیشتر از مادر شرایط کوهستانی عمل میکنند. در باره مرحله دوم انقلاب ثور نظر خود را بگویند. هر چیز را به اسم خودش باید یاد کرد - ما از ببرک - کارمل و حکومت او پشتیبانی نمودیم. به نظرم این - پشتیبانی فاقد بنیاد اخلاقی و نتیجه فساد سیاسی برزنف و اطرافیانش بود. اما افغان - نستان قانی «چکو سلوا کی سال ۱۹۶۸» نگردید. سیاست

# پلان ۲۵ ساله شهر کابل ۲۶ ساله شد

دست به عمل میزنند و پروژه های زور آباد و شب آباد ، حسن آباد را میسازند. گفته میشود که از ساختمانهای «خودسر» باید جلوگیری شود، اما برعکس این امر به سرعت خود می افزاید، زیرا زنده گی و ضرورت بی سر پناهی قویتر از اراده دیوانسالاران عمل میکنند. مردم میکانیزم خاص و نیرومند خود را ایجاد میکنند که با وجود مرئی نبودن خوب کار میدهد و آنانی را که از رشد پروژه های خود سر فریاد میکشند به هدست خود تبدیل میکنند. مگر دولت از همه بیشتر دست به ساختمانهای خود سر نمی زند؟ به استثنای میکروبرایانه که بر پایه پلان منظم اعمار میشود، تمام ساختمانهای دولتی مغایر طرح ماستر پلان شهر است.

یلخانه افتاد و انارشی سا - ختمانی و شهر داری همچنان شجاعانه ادامه یافت. بعدا معلوم گردید که این ماستر پلان هم قابل تطبیق نیست. ماستر پلان سوم کار شد و آن در سال ۱۳۵۷ از طرف شورای انقلابی منظور گردید. لاکن آنها به سر نوشت اسلاف خود دچار گردید. مگر مردم نه گفته اند: آنچه که دو شد، سه هم میشود. راستی چرا اینهمه پلانها با سرو صدای که دارند تطبیق نمیشوند؟ اگر در یک سخن بخواهیم بدین پرسش پاسخ ارائه نماییم: برای اینکه ما هنوز فرهنگ شهری نداریم. با وصف تجربه تاریخی سده ها هنوز شهر را با کلیت آن نمی فهمیم و به اصطلاح از خلال درختها جنگل را نمی بینیم. به هر صورت در ساختمان شهر

پلان یاری نموده باشد فابریکه خانه سازی را طور بلا عوض به شهر کابل اهدا نمود، ولی از فردای همان روز که نقشه ها و اسناد پلان بیست و پنجساله به دسترس شاروالی کابل قرار داده شد تمام اهرمهای دولتی و ادارات ذیربط به کار افتادند تا از تطبیق پلان جلوگیری بعمل آید.

هسته و نسج اساسی شهر را مسکن تشکیل میدهد، در همان زمان فوراً مقایر اسناد و نقشه های پلان مرتبه به ترتیب و توزیع نمرات رهایشی در پروژه های خیرخانه، سید نور محمد شاه، خوشحالخان و بعد ها پروان سوم و وزیر آباد اقدام گردید، در عین حال چون نادیده انگاشتن یک سند بزرگ شهری ممکن نبود و ریاست شهر



حتی در مناطقی که در ماستر پلان ساحه سبز گذاشته شده بود، از یکطرف مردم سخت نیازمند به اعمار سر پناه پر- داخندند و از سوی دیگر شاروالی کابل به توزیع زمین برای پروژه های مختلف دولتی اقدام نمود. ای کاش صحبت تنها بر سر این مطلب بود. دیوانسالاری تمام تخصیصات پولی تطبیق پلانهای شهری را صرف عمارات جدا گانه میسازد که هیچ پرابلم شهری را حل نمیکند، بلکه پرابلمهای نوینی را بر آن می افزاید.

اکنون پلان ۲۶ ساله شد مگر هنوز از درون قنடاق ولادت بیرون نیامده است (!) آیا مقامات پالیسی ساز، مالی، پروژه سازی، ساختنایی و اهالی خواهند توانست در هماهنگی کار کنند و فاجعه طرحهای بی تطبیق ماستر پلان شهری خاتمه بخشند. تخصیصات شهری را در ساختمانهای اساسی، انجنیری، آب رسانی، کانا لیزاسیون، برق، شبکه راهها، سر سیزی، پارکها و ساختمانهای عام المنفعه مصرف کنند و از اعمار تک تک عمارات علی الرغم حرص و هوس های فردی صرف نظر نمایند؟ یار زنده و صحبت باقی.

مهندس شهر ساز غلام - سخی غیرت  
مهندس حاجی صاحب نظر - مرادی

اهالی آن نقش اساسی را بازی میکنند. در درازنای بیست و پنجسال نقش مردم به حد اقل در سطح منافع بسیار کوچک و حقیر دیوان سالاران بیرو - کرات کاهش یافت.

بدین سبب عوض آنکه شهری آباد شود، مجموعه دهها به دور هسته آن به وجود آمد، منتها آنچه ضرب المثل مشهور «ده کجا و درختان کجا» در مورد آن صدق میکند. دولت گویی از مردم روی گشتمانده است و در کمال بی تفاوتی نه اندوه و کوشش آنها را می بیند و نه هم علاقه مندی نشان میدهد که چگونگی شهر آباد (ویران!) میشود. و در مورد فعالیت مردم زحمتکش بی سر پناه که هر جا امکانی به دست میاورند فوراً

سازی و خانه سازی وقت کار طرح ماستر پلان جدیدی را رویدست گرفت. تا زمانی که مهندسان روی پلان کار می کردند شهر به زنده گی مستقل و بی سر و سامان خود ادامه میداد. در سال ۱۳۴۹ ش ماستر پلان جدید پدیدار گردید. دستاورد آن چنین بود که پروژه های مغایر پلان بیست و پنجساله را در روی نقشه جدید تثبیت نمود. این ماستر پلان هم مانند آن اولی در گوشه های تحو -



باشد. زیرا این امر نشانه دهنده این است که چگونگی قبایل پشتون آن عصر بادرک و ترکیب گذشته و حال قانو - نمندی مثبت و منطقی برای تحول جامعه خویش را آگاهانه دریافتند و به سوی فردا - کت کردند. این امر استناد برای زیست و منطق نکامل است: اگر دیالکتیکی بسنجیم ولی اگر خود رانانانته جدا یافته و یا از آسمان، کامیل و دست نه خورده نزون کرده بدانیم همان است که خوشحال گون خود بیان کردن و بر دیگری بر چسب زدن است: «عصبانیت آمیخته با تعصب به هیجان آمده حاصلش همین است.»

## ... باشخصیت به خون و درد ... به سوی شخصیت خوشحال

اما اسناد جزل الد یسن صدیقی حق دارد اعلا - حیثیتش را بخواهد. اینهم بر - کزیده از «پاسخ به منتسوب سرگشاده» ای خوشحال که باحال خوش و باتو صیف که از خود داده است، از دید «محقق کوچک و گمنام» هتک شخصیت نموده است. میخوانیم: «تاجیکان به قلم پوهاند... جلال الدین صدیقی (که) ملو از جعل تاریخی و محرک بی - لزوم احساسات ملی و قسما تو همین آمیز... (آقا زشبنامه حرف زده است که خوشبختانه با وجود «روزنامه مجاز» شدنش دسترس نگرده است... که خود را به اصطلاح متخصص تاریخ و مسال - یل ملی دانسته... نزد یک به یک صفحه از صفات نادر خود قلمفرسایی کرده است... و در بدل مدال صداقت (و مدالهای دیگر را) به دست آورده است. ای کاش در توزیع اینهمه مدالها و مقامات علمی و تحقیقی بازی عدالت جای شناختها و زود بند های شخصی و فردی را میگرفت. (ممنونیم که از این راز غیر عادلانه بودن توزیع مدالها و مقامات علمی و تحقیقی جا همه را آگاه ساختید.)... و به زبان انسانی پاسخ علمی ارائه میکردید. (عجب: مگر به زبان حیوانی هم ارائه پاسخ علمی مقدور است؟)... شدت جنون و عصبانیت... (نه، دیگر قابل تحمل نیست و نقل کردن آن جرات اخلاقی، نه! پر روی می خواهد.)

(از ص ۳)  
اجتماعی قابل سنجش نیست. پس شخصیت را از آسمان به زمین آوردیم و در زمین، میان اجتماع حیاتش بخشیدیم. لابد اگر اجتماع آید یال نماند شخصیت نیز آید یال خواهد بود. چون اجتماع دو بعدی است - استعماری و حقیقی - شخصیتها نیز دو بعدی میگرددند. یکی آنکه فاعل حفظ امتیاز سیاسی - استعماری است. و دیگر شخصیت مطلوب، آزاد، آگاه و مسوول که حیاتش با درد و خون و مرگ، در حرکت به سوی اجتماع آید یال، مفهوم میگردد. که درد و خون پشتوانه آنست. یعنی دو بعد شخصیت مطلوب در موقعیت کنونی، و حال با همین بعد شخصیت سرخ با خون و درد می - رویم، به سوی شخصیت خوشحال (۱۹) که تکلیفش را در این میان نیافته است. از دهن خود میگردد و به پیشانی دیگری مهر میکند. چرا عاصی شده است؟ صرف خوانده است: «... به قول داکتر کبیر رنجبر ملیت در زبان (منظور باید تا جیکان باشد. ج. ص.) با گذشته تاریخی و تکاملی خود زمینه پیشرفت خلق قبایل پشتون را فراهم ساخت. او مینویسد: در قبایل پشتون افغانستان امروز تا تهاجم مغولها به افغانستان و هند مناسبات اجتماعی، اقتصادی جا همه او لیه قبیله بی مسلط بود. در حالیکه ملیتهای همسایه آنها که عمدتاً در زبانها بودند، این مرا حل را مدت قبل پشت سر گذاشته و در میان آنها شیوه تولید پیشرفته فیودالی حکمفرما بود... شیوه تولید پیشرفته در شیوه تولید عقبمانده نفوذ کرده... بر آن تاثیر وارد کرد... و قبایل پشتون از جا همه قبیله بی بد و ن عبور از دوران برده گی به نظام فیودالی رسیدند... (ماهان ۸ مهین، ش ۸. صدیقی ۱۳۶۸ ص ۷)

(پلوشه ش ۱۲ خوشحال ۱۳۶۸ ص ۱-۲-۳-۴). تحقیق پیرامون نقش محیط، زبان و مناسبات اجتماعی - اقتصادی با آمیزش و تماسها با محیط، زبان و مناسبات اجتماعی و اقتصاد مختلف - یک قانونمندی هویدا میگردد که این تماسها تاثیرات متقابل دارد. و ما که به مشکلمی - توان در میان نظامهای کامیل برده گی، فیودالی... در جامعه خویش تیپ مشخص مناسبات اجتماعی - اقتصادی رادریابیم، به این عقیده ایم که در عصر حاضر جامعه ما مجوسی از روابط و مناسبات جامعه قبیله ای، برده گی، فیودالی و بورژوازی. نوع کمپرا دوری آن است. اصولاً من معتقدم که ماهیت گذشته را با یدرزمان حال سنجد. ترکیب گذشته و حال در ک قانونمندی حرکت برای آینده را تثبیت مینماید. وقتی کبیر رنجبر مدعی است: «قبایل پشتون از جا همه اولیه قبیله بی بدون عبور از دوران برده گی به نظام فیودالی رسیدند». این ادعا از لحاظ شناخت صورت و محتوی تکامل تاریخی جامعه ما می لنگد، لیک میتواند زمینه افتخار برای تکامل اجتماعی قبایل پشتون

اگر خواننده محترم نرنجد تر جیب میدهم قبل از ادامه یکبار دیگر مطلب فوق را از نظر بگذرانند. زیرا همین چند سطر از محترم کبیر - رنجبر که محترم جلال الدین صدیقی نقل کرده اند، باعث آن گردید که آقای خوشحال (میان لجن فقر، عقبمانده گی، برهنه گی و خون و مرگ و درد) یک سلسله قضاوتها را بنماید و تو همین کند و دشنام دهد و دیوانه بخواند و... ای کاش دهن می بست و اگر نه بسته بود. اول مزه میکرد و بعد بیرونش میریخت. اگر من طرف مردم سلام فرستاده و نزد خود زمزمه میکردم: آب سر بالا میروند و قور باغه شعر میخواند!